

مشهور است . مجموع کلمات این کتاب را وست بتقریب ۱۶۹۰۰۰ دانسته است . زند - آکاسیه اصلاً بدست « آتور فرنبغ فرخزاتان » (آذر فرنبغ پسر فرخزاد) تدوین شد و این مرد همانست که در حضور مأمون خلیفه عباسی با مردی بنام ابالش مناظره کرد و از مناظره او ابالش کتابی بنام گجستک ابالش پدید آمد . بدین ترتیب آذر فرنبغ در قرن دوم و سوم هجری میزیست و کتاب او نیز متعلق بهمین عهد است .

دینکرت مجموعه بزرگی از اطلاعات دینی و عادات و عقاید و روایات و تاریخ و ادبیات مزدیسناست . مهمترین فایده آن در اینست که بیست و یک نسک اوستای عهد ساسانی در مجلد هشتم آن خلاصه شده است و ما از مطالب بعضی از این نسکها که از دست رفته است تنها از راه همین کتاب و یا بعض کتب که حاوی مطالبی از آنهاست اطلاعاتی داریم .

در مجلد سوم این کتاب که تقریباً حاوی ۷۳۰۰۰ کلمه است گذشته از بعضی مطالب تاریخی از احوال جمشید و قیام ضحاک بر او سخن رفته است . مجلد چهارم دینکرت نزدیک ۴۰۰۰ کلمه و مجلد پنجم ۶۰۰۰ و مجلد ششم ۲۳۰۰۰ کلمه دارد . در آغاز مجلد ششم از پوریوتکیشان^۱ که از آنان هنگام بحث در داستان پیشدادیان سخن خواهیم گفت، یاد شده است .

در مجلد هفتم که در حدود ۱۶۰۰۰ کلمه دارد مخصوصاً از خلقت گیومرث و داستان سیامک و ویگرد^۲ رهوشنگ و جانشین او تخموروپ^۳ (تهمورث) و بیم (جم) و فرتون^۴ (فریدون) و آیریتچ^۵ (ایرج) و مانوش چیهر^۶ (منوچهر) و اوزوب^۷ و کرشاسپ سامان^۸ و کیقباد و کی ارش^۹ (کی آرش) و کی اوس (کیکاوس) و آئوشنور^{۱۰} (اوشنر) و کی سیاوخش و کی خسرو و رسیدن فرزند دشت و کی گشتاسپ (ویشتاسپ) : با تفصیل زیاد سخن رفته است .

Taxmôrup - ۳	Vaêgard - ۲	Pôryôt-kêshân - ۱
Mân ûshtchihar - ۶	Aîritch - ۵	Frêtûn - ۴
Kai - Arsh - ۹	Kerêshâsp i Sâman - ۸	Aûzôb - ۷
		Aôshnôr - ۱۰

مجلد هشتم دینکرت تقریباً دارای ۱۹۰۰۰ کلمه و شامل خلاصه‌یی از بیست و یک نساک اوستاست که مجموع نساکهای اوستا در عهد ساسانیان بود. مجلد نهم شامل ۲۸۰۰۰ کلمه و متضمن خلاصه‌یی از مطالب مذهبی سه نساک اوستاست.

چنانکه از فهرست مطالب مذکور بر می‌آید دینکرت از حیث حفظ و تدوین داستانهای ایران قدیم چنانکه در عهد ساسانیان و در ادبیات پهلوی متداول بود اهمیت بسیار دارد. کتاب مذکور در ۱۹ مجلد بوسیله دستور پشوتن سنجانا (۹ مجلد) و پسرش داراب سنجانا (۱۰ مجلد) با حواشی و ملاحظات و ترجمه انگلیسی و متن پهلوی و گجراتی در بمبئی بچاپ رسید.

بند هشتم - دومین کتاب مهم و معروف پهلوی کتابیست موسوم به بندهشن که از آن دو نسخه هندی و ایرانی شهرت دارد. در این کتاب از مطالبی راجع بخلقت و مسائل دیگر دینی و برخی امور تاریخی و جغرافیایی سخن میرود و مهمترین فصل آن برای ما فصل ۳۳ است بعنوان « اندر گزند هزاره هزاره که بایران شهر رسید ». در این فصل یکدوره از تاریخ داستانی ایران را تا پایان دوره ساسانی میتوان دید و چون خلاصه‌یی از داستانهای ایرانی و جامع آنست اهمیت بسیار دارد. قسمتی از این فصل را دارمستتر در مجلد دوم از کتاب زند اوستای خود ترجمه کرد و بر آن توضیحاتی نگاشت^۱ فصل دیگر این کتاب یعنی فصل ۳۵ در باب اصل و نسب کیانیان و فصل ۳۱ در باب نواحی مهم ایران شهر که مقر کیانیان بود و قسمتی از فصل ۱۴ در باب گسستن فرشاهی از جمشید است و بر روی هم مطالب مهم تاریخی و جغرافیایی راجع بایران قدیم در این کتاب میتوان یافت.

۱ - در باب دینکرت علاوه بر حواشی پشوتن سنجانا و داراب سنجانا بر اصل کتاب در مجلدات نوزده گانه مذکور، رجوع کنید به :

E. W. West : The Sacred Books of the East' Vol. XXXVIII Parth IV and XLVII Patth V.

Pahlavi Literature im Grundriss der Iranschen Philologie, B. II, S. 91-98.

J. Darmesteter : Le Zend-Avesta, Vol. II, P. 398-402 - ۲
Paris 1892.

از این کتاب در ادبیات فارسی نیز اثری برجای مانده و آن در تاریخ سیستان^۱ در این کتاب دو بار از بند هشن راجع بعجایب سیستان استفاده شده و نام آن « ابن دهشتی گبرکان » آمده است و این تحریف یقین نتیجه تصرف بی اطلاعیت شهرت بند هشن در اروپا و ترجمه های متعدد این کتاب نخست بوسیله آنکتیل دوپرون آغاز شد که در سال ۱۷۷۱ ترجمه بی از آنرا همراه زنداوستای خود منتشر ساخت^۲. ترجمه های دیگری نیز از این کتاب بدست وسترگارد^۳ و هوگک^۴ و وندیشمن^۵ و وست^۶ صورت گرفت. نسخه کامل این کتاب در سال ۱۹۰۸ بوسیله اروارد تهمورث دینشاجی انکلساریا^۷ با مقدمه بی بقلم بهرام گور تهمورث انکلساریا در بمبئی بچاپ رسیده است.

داستان دینیک - این کتاب در حدود ۲۸۶۰۰ کلمه دارد و یکی از کتب بزرگ و معتبر پهلویست که در قرن نهم میلادی بدست موبدی موسوم بدیودان یم^۸ تالیف شد.

روایت پهلوی - همراه نسخه داستان دینیک کتابی بنام روایت پهلویست دارای ۲۶۰۰۰ کلمه و از آن برخی اطلاعات در باب داستانهای قدیم مثلا داستان کرشاسپ و جم بدست میآید.

آرداویرافنامه - یکی از کتب مهم مذهبی مزدیسنان موسوم است بارتا ویراف نامک^۹ حاوی ۸۸۰۰ کلمه که مهمترین اشاره تاریخی آن داستان حمله اسکندر است از جانب اهریمن بایران و برانداختن آیین مزدیسنا در مقدمه نخستین فصل از آن کتاب.

۱ - تاریخ سیستان صفحات ۱۶ و ۱۷.

۲ - Anquetil du Perron: Zend-Avesta, Vol. II, P. 343-422. - Paris 1892.

۳ - Westergard: Bundehesh. Liber Pahlvicus. 1851

۴ - Haug: Uber die Pehlwi-Sprache und den Bundehesh. 1854

۵ - Windischmann: Zoroastrische Studien. Berlin 1863.

۶ - West: Bundahish SBE. V, 1-115

۷ - Ervard Tahmurth Dinshaji Anklesaria: Great Bundahish. - Bombay, 1908.

۸ - Artâ Virâf Nâmak - ۹ Yûdân - Yim, - ۸

تألیف این کتاب ظاهراً در اواسط قرن نهم میلادی صورت گرفته است و قدیم ترین نسخ خطی آن متعلق بقرن چهارم هجریست. کتاب اردا ویرافنامه را زرتشت بهرام پسر اردشیر از شعرای قرن هفتم هجری بشعر فارسی ترجمه کرد و نخستین بیت آن چنین است :

سر دفتر بنام پاک یزدان نگهبدار زمین و چرخ گردان

نخستین ترجمه اردا ویرافنامه در اروپا بدست پوپ بسال ۱۸۱۶ صورت گرفت^۱ و در سال ۱۸۸۷ نیز بار تلمی آترا بفراسه ترجمه کرد^۲.

مینوی خرد^۳ - مینو خرد یکی از کتب دینی است که از حیث مطالب اخلاقی و اساطیری و معرفت باموردینی اهمیت بسیار دارد. متن پازند این کتاب بسانسکریت و اوستایی نیز نقل شده و ترجمه اوستایی آن بوسیله یکی از موبدان بزرگ بنام نریوسنگ^۴ (قرن پانزدهم میلادی) صورت گرفته است. این کتاب را وست مستشرق معروف بانگلیسی ترجمه کرد و با مقدمه‌یی جامع و املاء متن آن بحروف لاتین و با فرهنگی از متن پازند و دستوری برای زبان پازند بسال ۱۸۷۱ منتشر ساخت^۵. مهمترین فصل این کتاب فصل بیست و هفتم آنست که از ۷۶ بند پدید آمده و شامل بزرگترین اعمال پادشاهان ایران تا گشتاسپ است مانند: برانداختن دوسوم از دیوان مازندران بدست هوشنگ و پدید آوردن خط بوسیله تهمورث از دیوان و بنای «ورجم کرد» بدست جمشید و بیماری مخلوقات در ششصد سال و شش ماه و شانزده روز از سلطنت او و امثال اینها.

The Arda viraf Nameh, or the Revelation of Arda -- ۱

Viraf. London 1816.

M. A. Barthélemy: Artâ-Virâf Nâmak ou Liver d'Arda -- ۲

Virâf, Paris 1887.

در باب اردا ویرافنامه گذشته از مقدمه بارتلمی رجوع کنید به مقاله وست در فقه اللغة ابرانی ج ۲ ص ۱۰۸.

Neriosengh -- ۴

Mainyô i Xard -- ۳

E. W. West: The Book of the Mainyo i khard, The -- ۵

Pazand and Sanskrit texts, London and Stuttgart 1871

زات سپرم^۱ - این کتاب در حدود ۱۹۰۰۰ کلمه دارد و دارای سه قسمت است .
مطلب مهم تاریخی آن دو داستان ازکای اوس^۲ (کوس) و سريتو^۳ پهلوانست . وست این
کتاب را بانگلیسی ترجمه کرد^۴ .

اٲوگمدٲچا^۵ این کتاب ترجمهٔ بعضی از قطعات اوستا و حاوی تفسیری بر
آنست . در این کتاب اشاراتی بداستان هوشنگ پیشداد و تهمورث زیناوند پسر و یونگهان
و جم شید پسر و یونگهان و دهاک و فریدون ائفیان شده است . اٲوگمدٲچا بوسیلهٔ
گیگر با توضیحات و تفسیر لغات بزبان آلمانی ترجمه شد^۶ و ترجمهٔ دیگر نیز از یک
قسمت آن بدست دار مستتر بزبان فرانسه صورت گرفت^۷ .

• علاوه بر کتبی که گفته ایم چندین کتاب دینی دیگر مانند « زند بهمن یشت »
و « شایست نشایست » و ترجمهٔ قطعات مختلف اوستا و « یتیت ایرانیک » و امثال اینها
بزبان پهلوی موجود است که چون بکار تحقیق ما در داستانهای ایران قدیم نمیآید از
ذکر آنها صرف نظر میشود . طالبان اطلاع رجوع کنند بمقالهٔ فاضلانه و جامع وست
در مجلد دوم از فقه اللغة ایرانی بنام « ادبیات پهلوی » .

یکی از کتب مهم عهد ساسانی که محققاً باید از ماخذ مهم
تاریخی شمرده شود کتابیست بنام آیین نامه که آن را عبدالله
ابن المقفع بزبان تازی نقل کرده بود . آیین نامه کتابی بزرگ
بود که در آن رسوم و آداب درباری و ملی و اسرار و اخبار و مراتب دولتی عهد ساسانیان
و شاید عهد مختلف آمده و « گاهنامه » یکی دیگر از کتب معروف عهد ساسانی جزئی
از آن بوده است . گاهنامه کتاب عظیمی بود در شرح مراتب درباریان و درجات مختلف

Sritô - ۳

kai - ūs - ۲

Zât-Sparam - ۱

E. W. West: Selection of Zât - Sparam, Parth I SBE. - ۴

p. 153 - 187 .

: Aogemadaêchâ - ۵

Geiger : Aogemadaêchâ, 1878. - ۶

Darmesteter: Le Zend-Avesta , V. III , P. 154 - 166 . - ۷

Paris 1893 .

طبقات آنان و اسامی شهر داران و عمال دولتی^۱ .

مسعودی در باب این کتاب چنین نگاشته است^۲ : « پرسیان را کتابیست که آنرا کهنامه (گهنامه - گاهنامه) گویند و در آن مراتب دولتی ایرانیان ثبت است و عدد این مراتب بنا بر ترتیبی که پرسیان داده بودند ششصد بود . این کتاب جزئی از آیین-نامه (آیین نامه) است که معنی آن « کتاب رسوم » میشود و آن کتاب عظیمی است در هزار ورق و جز نزد موبدان و بزرگان ایرانی ترد کسی یافته نمیشود . »

عده‌یی از نویسندگان و مورخان بزرگ اسلامی از این کتاب در شرح تشکیلات درباری و مدنی ایران استفاده کرده و بعضی نیز مستقیماً قطعاتی از آن (ترجمه ابن المقفع) را در کتب خویش آورده‌اند .

ابن قتیبه دینوری قسمتی از آنرا تحت عنوان « آداب الفروسة »^۳ و قسمت بزرگی را در فصل « مذاهب العجم فی العیافة والاستدلال بها »^۴ آورده و نام کتاب را همد جا « آیین » نگاشته است .

ثعالبی از این کتاب در ذکر مراتب درباریان (از عهد جمشید تا انوشیروان) محققاً استفاده کرد^۵ و مأخذ مسعودی نیز در ذکر مراتب ایرانیان در عهد سلاطین ساسانی^۶ و در بیان رسوم دربار ایران و تقسیم طبقات مردم بفرمان اردشیر بابکان^۷ ظاهراً کتاب آیین نامه بود .

« کتاب الصور » یا « کتاب صورت پادشاهان بنی ساسان » یا

« کتاب صورت » که در مجمل التواریخ و القصص چند بار نام

آن آمده است^۸ کتاب بزرگی بوده مشتمل بر بسیاری از

اخبار ملوک و ابنیه و سیاسات پرسیان ، این کتاب از لحاظ عظمت همپایه خداینامه و

آیین نامه و گاهنامه و دارای مطالبی تازه تر از آنها بود . ظاهراً کتاب بی نامی که

۱ رجوع کنید به : الفهرست چاپ لایپزیک ص ۱۱۸ و ۳۰۵ و التنبیه چاپ لیدن ص ۱۰۴ .

۲ - التنبیه ص ۱۰۴ . ۳ - عبون الاخبار ص ۱۳۳ . ۴ - ایضاً ص ۱۵۱-۱۵۳ .

۵ - غرر اخبار ملوک الفرس چاپ پاریس ص ۱۴ - ۵ . ۶ - التنبیه والاشراف چاپ لیدن ص ۱۰۳ .

۷ - مروج الذهب چاپ پاریس ج ۲ ص ۱۵۲ پیوسته . ۸ - مجمل التواریخ چاپ تهران ص ۳۳ و ۳۷ .

مسعودی از آن یاد کرده و وصف آنرا زیلا می بینیم همین کتاب الصور است که حمزه و صاحب مجمل (بنقل از حمزه) نیز از آن استفاده کرده اند .

ابوالحسن علی بن حسین المسعودی (متوفی بسال ۳۴۶) در باب این کتاب چنین گوید : « در شهر اصطخر فارس بسال ۳۰۳ در یکی از خاندانهای بزرگ ایرانی کتاب عظیمی مشتمل بر بسیاری از علوم ایرانی و اخبار ملوک و ابنیه و سیاسات پارسیان دیدم که از آنها حتی در کتب ایرانی مانند خداینامه و آئین نامه و کهنامه و جز آنها اثری نیافتم . در این کتاب صورت بیست و هفت مرد وزن از پادشاهان ساسانی مصور است ، تصویر هر یک از اینان در روز مرگ برداشته شده خواه در جوانی مرده باشند و خواه در پیری و در این تصاویر همه خصائص آنان چون نشان و تاج و ریش و رخساره نموده شده است . و پارسیان را رسم بر آن بود که چون پادشاهی از ایشان میمرد او را بصورتی که بود تصویر میکردند و آن تصویر را بخزائن سلطنتی می بردند تا بر هیچیک از ایشان صفت مرده پوشیده نماند مثلاً آنرا که در جنگ بود ایستاده و آنرا که بکاری بود نشسته تصویر میکردند و سیرت هر یک از آنان و آنچه را در پادشاهی ایشان از امور بزرگ و حوادث جلیل صورت میگرفت بتفصیل می نگاشتند . تاریخ این کتاب که از روی آنچه در خزائن ملوک فارس یافتند نوشته شده بود ، نیمه جمادی الآخره سال ۱۱۳ بود و همین کتاب را برای هشام بن عبدالملک از فارسی (مراد پهلویست) عربی ترجمه کردند . » و گویا مترجم آن جبلة بن سالم بوده است .

۵ - خداینامه

مهمترین اثر تاریخی و داستانی عهد ساسانی و کتابی که مطالب آن لاشک در قسمت اعظم از تواریخ مهم اسلامی متعلق بسده های سوم و چهارم مستقیماً و در تواریخ قرون بعد مع الواسطه نقل شده خداینامه است که اهمیت فراوان آن مارا بر آن داشت تا مبحثی خاص برای آن ترتیب دهیم :

نگارش تاریخ در ایران از روز گاران قدیم سابقه داشته و گذشت از بعضی

روایات یونانی از مآخذ دیگر نیز در این باب اطلاع مبسوط بما رسیده است، از آنجمله برخی از اشارات کتب مقدس انبیاء بنی اسرائیل حکایت میکنند که در عهد شاهان ماد و فارس وقایع کشوری و دزباری نگاشته و ضبط میشده و از مجموعه آنها تواریخی پدید میآمده است که هنگام حاجت از آن استفاده میتوانستند کرد^۱. این تواریخ حکم سالنامه هایی را داشت که وقایع بترتیب سال و ماه و روز در آنها ثبت شود مانند عده بی از تواریخ اسلامی (تاریخ محمد بن جریر الطبری - تاریخ ابن اثیر و امثال اینها ...)

از عهد اشکانیان اطلاع صریحی در این باب در دست نیست اما در عصر ساسانیان نگاهی تاریخی بمعنی کامل قدیمی خود معمول بوده است و از آنچه تا کنون نگاشته ایم این معنی تا درجه بی ثابت میشود و همچنین از آثار «آگاثیاس»^۲ چنین برمیآید که در عهد خسرو اول انوشیروان (۵۳۱ الی ۵۷۹ میلادی) دفترهای رسمی وقایع در دربار شاهنشاه ساسانی وجود داشت. این دفاتر با نهایت دقت حفظ میشده است و در آنها اسامی شاهان ساسانی و با وقایع دوره آنان ثبت میکرده اند^۳. ظاهراً این تواریخ شامل سرگذشت شاهان دایستانی از گیومرث بعد نیز بوده و محققاً تواریخ جامع دوره ساسانی از نخستین بشر (گیومرث) یا نخستین شاه (هوشنگ) آغاز میشده است زیرا در غیر این صورت یقیناً تواریخ دوره اسلامی از حیث شروع تاریخ ایران و ترتیب و تسلسل فصول بایکدیگر اختلافات بزرگ داشتند در صورتیکه خلاف این امر بر ما مسلم است. از این گذشته چنانکه از مطالعه در آثار پهلوی در می یابیم ایرانیان آن عهد میان دوره اساطیری و تاریخی بهیچگونه امتیازی قائل نبوده و بعبارت دیگر دوره های اساطیری را درست مانند ادوار تاریخی تصور میکرده اند.

ایرانیان عهد ساسانی از سلاطین مادی و هخامنشی اطلاعی نداشتند و از میان سلاطین هخامنشی تنها دارا نامی (داریوش سوم) را میشناخته اند که از «گجستاک الکسندر ارومیاک» اسکندر ملعون رومی (یونانی) شکست یافت و بدست او کشته شد و نیز میدانستند اند

۱ - کتاب عزرا، باب چهارم آیات ۱۴ و ۱۵ و ۱۹ - کتاب استر باب ششم و دهم Agathias-۲

شاعر و مورخ مشهور یونانی در قرن ششم میلادی - ۳ - نلدکه : حماة ملی ایران، ص ۱۳

که غیر ازین دارا دازای دیگری نیز وجود داشت . این دودارا در روایات عهدساسانی پدر و پسر شدند و داریوش سوم در روایات پهلوی دازای دارایان و در روایت فارسی دارا پسر دارا (یاداراب) خوانده شد .

اطلاع ایرانیان عهدساسانی از اشکانیان نیز بسیار کم بود زیرا بر اثر دشمنی ساسانیان با این طایفه اسامی و سرگذشت پادشاهان اشکانی ثبت نمیشد و ازینروی جز چند اسم و بحث های مختصری در باب ملوک الطوائف عهد مذکور چیزی نمیدانستند و از آنان بقول نلدکه : « جز اسم و عدد مطالب دیگر باقی نمانده بود »^۱
در دوره ساسانی بنا بر اشاراتی که کرده ایم تواریخی وجود داشته است اما از میان آنها مهمتر از همه و آنکه در تواریخ اسلامی نفوذ فوق العاده بی کرد کتابیست که در اواخر عهد ساسانی بنام **خوتای نامگ**^۲ (خداینامه) وجود یافت .

در مقدمه بایسنقری چنین آمده است که : « . . . چون زمان یزدجرد شهریار^۳ رسید مجموع آن [اخبار که در عهد انوشیروان گرد آورده اند] در تواریخ متفرق در خزانه جمع شده بود . دانشوردهقان را که از جمله اکابر مداین بود و شجاعت و حکمت باهم جمع داشت بفرمود تا آن تواریخ را فهرستی نهاده از ابتدای دولت کیومرث تا انتهای دولت خسرو پرویز بر ترتیب یاد کرد و هر سخن که در آنجا مذکور نبود از موبدان و ادیبان پرسید و آنرا ملحق گردانید و تواریخی جمع شد در غایت کمال . . . »

در مقدمه شاهنامه ابو منصور معروف بمقدمه قدیم شاهنامه^۴ « فرخان » موبدان موبد عهد یزدگرد شهریار و « رامین » بنده یزدگرد از مؤلفان تاریخ ایران شمرده شده اند و این اشارت مقدمه قدیم دلیل بزرگی است بر صحت روایت مذکور در کلیات مطلب، نه در همه اجزاء . تئودورنلدکه در باب صحت این روایت چنین میگوید :
« بگمان من این اطلاعات که معلوم نیست از زیر دست چند تن گذشته صاحب اصل و اساسی صحیح است . تا مرگ خسرو دوم (پرویز) انتشارات مورخان و شاهنامه بنسبت زیادی با هم مطابق است و این نکته بطور قطع میرساند که مأخذ شاهنامه و مورخان مأخذی واحد بوده و کمی پیش از آنوقت نوشته شده است . . . دلیل دیگر بر این که این کتاب در عهد یزدگرد نوشته

۱ - حماسة ملی ایران ، نلدکه ص ۱۳ .

۲ - Xvataināmag - ۲

۳ - آخرین شاهنشاه ساسانی که از ۶۳۲ تا ۶۵۱ میلادی سلطنت کرده است .

۴ - بیست مقاله آفای قزوینی ج ۲ . چاپ آفای عباس اقبال ، طهران ص ۴۰ .

شده آنست که در آن از خسرو دوم (پرویز) پدر بزرگ یزدگرد به نیکی سخن رفته در صورتیکه پسر خسرو (شیرویه) که پدر و برادران خود و از جمله شهریار پدر یزدگرد را کشته بود، بزشتی یاد شده است.^۱

ما نیز چنانکه خواهید دید در صحت این روایت تردیدی نداریم اما در تصور دهقانی بنام دانشور نمیتوانیم با نویسندگان مقدمه بایسنقری همداستان باشیم. ژول مول^۲ و نلد که و بتبعیت ایشان بعضی از محققان شاهنامه^۳ در این امر با نویسندگان مذکور همراهند و حتی نلد که در آغاز کار چنین میپنداشت که دانشور صفت دهقانست نه نام او اما بعد از این عقیده باز گشت و از متن مقدمه بایسنقری پیروی کرد. بعقیده ما نویسندگان مقدمه مذکور مانند بسیاری از موارد در تصور و ضبط این نام از طریق صواب دوری گزیده اند زیرا بچنین نامی در عهد پیش از اسلام و دوره اسلامی هیچگاه مصادف نشده ایم و اگر بخواهیم آنرا تخلص یا لقب تصور کنیم باز هم دلیل قاطعی بر وجود اینگونه القاب در عهد ساسانی نداریم.

منشاء اشتباه نویسندگان مذکور اشارات متعددیست که در شاهنامه بر روایت دهقان سخنگوی، دانا، پیر و... شده است و نمونهایی از این اشارات را در مبحث روایات شفاهی خواهید دید. نقل قول از دهقان و موبد در شاهنامه (که بنا بر آنچه خواهیم گفت اشارات غیر مستقیمی با استفاده از روایات شفاهی در نگارش داستانهای شاهنامه منشور است) باعث آن شده است که نویسندگان مقدمه بایسنقری برای نگارش کتاب مذکور کسی را بنام دانشور دهقان تصور کنند یعنی صفتی را که دهقانان بدان شهرت داشتند (دانشور) نام پندارند و دهقان را صفت آن بدانند و آنگاه چنین مردی را صاحب سیف و قلم شمرند و نگارنده کتاب بشمار آورند. شهرت طبقه دهقانان در اوایل عصر اسلامی (که ظاهراً نویسندگان مقدمه بایسنقری از آنان اطلاع درستی نداشته اند) هم مؤید این گمان گشت ولی برای صحت این قول و وجود دهقانی بنام دانشور هیچ دلیل تاریخی در دست نیست و در این باب تنها با اشارات دور از تحقیق نویسندگان قرن نهم قناعت نمیتوان کرد.

۲- مقدمه شاهنامه ص ۷

۱- حماسه ملی ایران چاپ دوم ص ۱۴.

۳- Henri Massé: Firdousi et l'épopée nationale, Paris 1935.

اما دهقانان یکی از طبقات قدیم نجبای ایران بوده اند. چنانکه از بعضی اشارت کتب اسلامی^۱ بر میآید این طبقه صاحب ضیاع و مکننت و دارای نوعی از اشرافیت ارضی بوده و ظاهراً در ایام پیش از اسلام از طبقات ممتاز ایران شمرده می- شده‌اند و «این پادشاهی بدست ایشان بود»^۲. دهقانان در ایام اسلامی نیز نفوذ محلی خود را حفظ کرده و جزء طبقه اشراف و بزرگان کشور و در زمره توانگران بوده و اغلب در کار حکام عرب دخالت میکرده‌اند.

از مطالعه در احوال این گروه چنین بر میآید که روایات و یادگارهای تاریخی ایران را با دقت و مراقبت فراوان حفظ میکرده‌اند و بهمین سبب در مقدمه ابو منصور چنین مییابیم که: «این نامه را هر چه گزارش کنیم از گفتار دهقانان باید آورد که این پادشاهی بدست ایشان بود و از کار و رفتار و از نیک و بد و از کم و بیش ایشان دانند پس ما را بگفتار ایشان باید رفت»^۳ دلیل عمده این اطلاع آن بود که دهگانان بی کم و کاست با خصائص نژادی ایران باقی ماندند و با هیچیک از اقوام خارجی آمیزش نکردند و بدین طریق خود را ایرانی واقعی میانگاشتند و در این گمان مصیب بودند و حتی همین وضع نژادی دهاقین باعث شده بود که ایرانیان پیش از مغول بجای ایرانی واقعی گاه کلمه دهقان را استعمال کنند مثلاً در این دو بیت از فردوسی کلمه دهقان درست بمعنی ایرانی در برابر ترک و تازی استعمال شده است:

ز ایران و از ترک و از تازیان نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود سخنها بکردار بازی بود

و در بیت ذیل از منظومه «لیلی و مجنون» نظامی دهقان در برابر عرب قرار گرفته:

دهقان فصیح پارسی زاد از حال عرب چنین خیر داد

و ترکیب «تازی و دهقان» در ادبیات فارسی همان شهرتی را دارد که ترکیب «ترک و

تازی» = «تاجیک» و این بیت بو حنیفه اسکافی دلیل روشنی است بر این معنی:

مأمون آن کز ملوک دولت اسلام هر گز چون او ندید تازی و دهقان

۱ - تاریخ بخارا چاپ تهران ص ۵ و ۶ و چهارم مقاله شرح حال فرخی و شرح حال فردوسی.

۲ - بیت مقاله ج ۲ ص ۲۴. ۳ - ایضاً بیت مقاله ج ص ۴۴.

در بیت ذیل از عنصری :

خدا یگانا گفتم که تهنیت گویم بچشن «دهقان آیین» موسم بهمن ...

ترکیب «دهقان آیین» صفت جشن سده و بمعنی آیین دهقان (رسم ایرانی) است و بنا براین «جشن دهقان آیین» چنانکه برخی از معاصرین پنداشته اند نام دیگر جشن سده نیست^۱ و اگر در این بیت از فردوسی :

یکی پهلوان بود دهقان نژاد دلیر و بزرگ و خردمند و راد

دهقان را بمعنی طبقه دهقانان تصور نکنیم باید لاشک آنرا «ایرانی» بدانیم و در این صورت معنی «دهقان نژاد» ایرانی نژاد است .

دهقانان مردمی صاحب مکنّت و توانگر بودند . در تاریخ بخارا چند بار بنام آنان باز میخوریم که در همه جا با صفاتی که مبین همین معانی است ذکر شده و حتی دهقانان و ملک زادگان با هم آمده‌اند^۲ و در تاریخ ایران برخی از دهقانان را می‌شناسیم که بدرجات سیاسی بزرگ نائل شده‌اند مانند احمد بن سهل از امرای معروف عهد سامانی^۳ .

از این بیت رودکی مقام و مرتبه دهقانان در نخستین دولتهای اسلامی بخوبی فهمیده میشود :

یک صف میران و بلعمی بنشسته یک صف حران و پیر صالح دهقان^۴

طبقه دهقانان چنانکه قبلاً نیز اشارتی کرده ایم بر اثر تعلق خود به ایران پیش از اسلام و بخاندانهای اشرافی و سلطنتی قدیم و خاطراتی که از دوران عظمت اجداد بیاد داشتند ، بحفظ روایات ملی و محلی همت می‌گماشته و اغلب آنها را از حفظ داشته و حکایت میکرده‌اند و بهمین جهت است که در بعضی از فرهنگ‌های فارسی برای «دهقان» معنی مورخ نیز تصور کرده‌اند^۵ .

۱ - در این باب رجوع کنید بمقاله جشن سده بقلم نگارنده . شماره ۱۲ سال ۲ مجله ایران امروز .

۲ - تاریخ بخارا چاپ تهران ص ۹ سطرهای ۲ و ۹ . ۳ - زمین‌الخبار گردیزی چاپ تهران ص ۲۰ .

۴ - تاریخ سیستان چاپ تهران ص ۳۱۹ . ۵ - فرهنگ رشیدی - فرهنگ برهان جامع ذیل

کلمه دهقان و دهگان .

فردوسی چنانکه خواهیم دید چندین بار بروایت دهقانان اشارت کرده است و بلعمی هنگام بحث از مآخذ داستانی گیومرث چنین میگوید: « و گفتار دهقانان یاد کنیم که گرد آمدند که ما یاد خواهیم کردن و این گزارش که کنیم از گفتار دهقانان کنیم. »

مسلم است که دهقانان از تاریخ گذشته اطلاعاتی داشته اند و همچنانکه این گروه در تهیه تواریخ بزرگ دوره اسلامی (راجع بایران قدیم) و روایات حماسی و ملی ایران دخیل بوده اند بهمان طریق هم شاید در یآوری موبدان و بنا بر اشارت مقدمه بایسنقری تألیف و تدوین روایات قدیم و استفاده از روزنامه‌ها و تواریخ در باری عهد ساسانی نیز رنج برده باشند و بدین طریق و با توجه با اشارات مختلف باید باصالت این قول اعتماد داشت.

اکنون باید دید نام کتابی که در عهد یزدگرد تألیف شده چه بوده است: در بعضی از تواریخ معتبر که در نخستین قرون هجرت تألیف شده یکی از کتب تاریخی بزرگ که بزبان پهلوی وجود داشته و پیش از تسلط مسلمانان در ایران تألیف و سپس بوسیله عبدالله بن المقفع و بعضی از مترجمان دیگر عربی ترجمه شده بود: اشاراتی وجود دارد. اصل این کتاب در مآخذ معمولاً **خداینامه** و خداینامه نامیده میشود^۱. از ترجمه این کتاب در تواریخ و کتب معتبری مانند سنی ملوک الارض، تاریخ طبری، ترجمه بلعمی، مجمل التواریخ والقصص، تاریخ سیستان، آثار الباقیه و عیون الاخبار نقلهایی شده است و از مقایسه آنها با روایات کهن دیگر و با شاهنامه میتوان گفت کتاب عهد یزدگرد همان خداینامه بود که ترجمه آن بزبان عربی سیرالملوک و در فارسی شاهنامه شده است و بنا بر این اکنون هنگام آن رسیده است که در باب خداینامه و ترجمه های عربی آن تا آنجا که فرصت داریم سخن بگوئیم:

خداینامه و خداینامه تلفظ جدیدی از «خوتای نامک» در زبان پهلویست.

۱ - سعودی: التنبیه والاشراف ص ۱۰۶ - حمزه اصفهانی ص ۱۶ و ۲۴ و ۶۴ - الفهرست: ص ۲۴۴. در

الفهرست این نام باشتباه ناسخ اختیار نامه ثبت شده است.

« خوتای » در زبان پهلوی بمعنی شاه است^۱. این معنی در دوره اسلامی نیز چند گاهی رایج بود - ملوک بخارا و ملوک گوزگانان را بخارا خداه و گوزگانان خداه یعنی بخارا شاه (شاه بخارا) و گوزگانان شاه (شاه گوزگانان) میخواندند^۲ و در تاریخ بخارا نیز کلمه بخارا خدات (خداه) بمعنی شاه بخارا دیده شده است^۳. در شاهنامه هم چند بار خدای بمعنی شاه آمده است. فردوسی فرماید:

برون رفت مهراب کابل خدای سوی خانه زال زابل خدای

و دقیقی گوید:

مگر شاه ارجاسپ توران خدای که دیوان بدندی پیشش بیای

کلمه دیگری نیز از زبان پهلوی بهمین معنی در زبان فارسی از نخستین قرون هجرت تا دیر گاهی معمول بود و آن « خداوند » است که اغلب و در بیشتر از کتب معنی شاه از آن مستفاد میگردد^۴ ولی از همان اوان میان کلمه خدای و خداوند تفاوتی بود بدین معنی که خدای و خدا را بتدریج بمعنی « الله » و خداوند را بمعنی شاه و صاحب استعمال کردند و در بیت ذیل از عبدالملک برهانی فرق این دو کلمه بخوبی آشکار است:

من رفتم و فرزند من آمد خلف صدق اورا بخدا و بخداوند سپردم^۵

و در این بیت از لیبی « خداوند » بمعنی صاحب و آقا استعمال شده است:

یک بنده مطواع به از سیصد فرزند

کآن مرگ پدر خواهد و این عمر خداوند^۶

« خدا » نیز گذشته از معنی شاه (که قبلاً اشاره کرده‌ام) در دوره های اسلامی گاه بمعنی صاحب و رئیس استعمال شده است مثلاً در لقب مشهور « سامان خداه » جد

۱ - مثلاً رجوع کنید به کتاب یادگار زریر ترکیب مکرر خیونان خدای بمعنی شاه خیون . ۲ - الآثار الباقیه،

طبع لایبزیك مس ۱۰۲ - ۳ - تاریخ بخارا چاپ تهران مس ۸ و ص ۷۰ . ۴ - رجوع کنید به تاریخ

بیهقی موارد مختلف کلمه خداوند بمعنی شاه و خداوند زاده بمعنی شاهزاده . و در همین مورد رجوع شود به

چهارمقاله چاپ آقای سید جلال تهرانی ص ۳ . و سیاستنامه چاپ آقای اقبال ص ۱ و ۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ .

۵ - چهارمقاله . شرح حال امیر معزی . ۶ - نقل از سیاستنامه چاپ آقای اقبال ص ۱۴۶ .

سامانیان^۱ و در کلمات «دهخدا» و «خانه خدا» و «کدخدا» و «ناخدا» همه معنی صاحب و رئیس و بزرگ وجود دارد و حتی ممکن است تصور کرد که معنی شاه و الله هم از همین معنی اصلی خدا (یعنی صاحب و مالک) آمده باشد چنانکه کلمه رب عربی نیز اصلاً بمعنی مالک استعمال میشد (مثلاً در تر کیب رب البیت و رب الدار) و سپس بمناسبت همین معنی اصلی بجای الله استعمال شد.

از این بحث مختصر درمی یابیم که معنی اصلی خدای (خوتای) در زبان فارسی یکباره متروک نماند و بنا بر این خوتای (خدای) یعنی شاه و نامک هم همانست که امروز مانند بسیاری از کلمات پهلوی (یامک یعنی جامد، شتک یعنی شده - در تر کیب بشتک بخت - و جز اینها^۲) کاف آن حذف شده و با الحاق هاء حرکت نامه نگاشته میشود. پس **خوتای نامک** معادل است با **شاهنامه**. در مجمل التواریخ هم این معنی بخوبی توضیح شده است آنجا که گوید: «چنین گوید (حمز بن الحسن) که در تاریخ ملوک الفرس بسیار نسخهها تأمل کردم که ایشان خدا نامد خوانند، که پادشاهان را خدایگان خواندندی - یعنی شاهنامه...»^۳

خداینامه (شاهنامه پهلوی) کتابی بود در تاریخ و سیر ملوک ایران از گیومرث تا پادشاهان اخیر ساسانی که در آن قصص و روایات و داستانهای ملی و مذهبی و حقایق تاریخی (راجع باغلب از پادشاهان ساسانی) گرد آمده بود. در این کتاب روایات داستانی و تاریخی بی آنکه از یکدیگر تمایزی داشته باشند بهم آمیختند بود. منشاء داستانهای آن اوستا و داستانهای شفاهی ایام قدیم بود که قبلاً در باب آنها سخن گفته ایم. این داستانها بتدریج کمال یافت و بعضی اساطیر مذهبی نیز بر آنها افزوده شد و سلسله شاهان و پهلوانان ترتیب و تنظیم یافتند نسب نامدهایی پدید آمد و بصورتی رسید که قابل تدوین

۱ - تاریخ بخارا ص ۷۰. وجه تسمیه او چنین آمده است: «او را سامان خدات بدان سبب خوانند که درهی بنا کرده است و آن را سامان نام کرده است او را بآن نام خوانده اند» و نیز در این باب رجوع شود به: مجمل التواریخ ص ۳۸۶ - در بعضی مآخذ این لقب با اسم بدون تصریح و وجه تسمیه آمده است، رجوع کنید به زین الاخبار چاپ طهران ص ۱۴. ۲ - در کلمه ربتک یعنی امرد که اصل پهلوی آن ربتک است این صورت باقی مانده است. فرخی گوید: ربتکان خواب نادیده مصاف اندر مصاف ۳ - مجمل التواریخ ص ۸۵.

در کتب تاریخی شد و با چنین صورتی در خداینامه راه جست - بعضی از داستانهای غیر ایرانی مانند داستان اسکندر^۱ هم ظاهراً جزء داستانهای ایرانی در این کتاب داخل شده بود و گذشته از این افسانه‌هایی نیز که در اواخر عهد ساسانی در باب اشخاص تاریخی مانند اردشیر بابکان رایج شده بود در این کتاب جزء مطالب تاریخی در آمد. بر روی هم مطالب خدای نامد در باب عهد ساسانی جز در برخی موارد کامل و مفید بود ولی اهمیت این کتاب خصوصاً در انشاء آن بود و عین این کیفیت در سیر الملوک عبداللہ بن المقفع نیز راه یافت تا بجایی که جاحظ بصری در البیان والتبیین آورده است: « هر که بعقل و ادب و علم بر مراتب و عبر و امثال و الفاظ مستحسن و معانی بزرگ نیازمند است باید بسیر الملوک مراجعه و نظر کند» - در کتاب خداینامه بصحت انساب سلاطین توجه زیاد شده و داستانها و روایات آن همه جا با مبالغه و اغراق و افکار حماسی و قهرمانی همراه بوده است.

متن پهلوی خداینامه در اوایل عهد اسلامی از میان رفت اما آثار فراوانی از آن در کتب تاریخی باقی ماند و اصل آن مانند بسیاری از کتب تاریخی و ادبی پهلوی در آغاز قرن دوم هجری بوسیله عبداللہ بن المقفع بعربی ترجمه و بد سیر الملوک الفرس - سیر الملوک - سیر ملوک - تاریخ ملوک الفرس - کتاب سیرة الفرس^۲ موسوم شد.

در متن پهلوی خداینامه اشتباهات و زیاده و نقصان فراوان وجود داشت و علاوه بر بی‌مبالاتی نساخت اشکال خط پهلوی نیز بوجود این نقائص یاری میکرد و حتی بنا بر تحقیقاتی که صورت گرفته مطالب مختلفی از کتب دیگر نیز در آن راه یافت خصوصاً از «آیین نامک» که شرح آن قبلاً گذشت^۳. شهرت کتاب خوتای نامک نیز در آغاز عهد اسلامی فراوان و نسخهای متعدد از آن در میان بود اما بتدریج بر اثر ترجمه ابن المقفع (سیر الملوک) و شهرت و رواج آن متن اصل پهلوی از میان رفت.

۱ - رجوع کنید بدستان اسکندر در همین کتاب . ۲ - حمزه چاپ Gottwald ص ۸ و ۱۶ .
 الفهرست ص ۲۴۴ . الانصار الباقیه ص ۹۹ . مجمل التواریخ ص ۲ - ۶۳ - ۹۵ - ۹۶ - ۷۲ - ۴۳۶ - ۱۶۷ -
 ۱۵۸ - ۸۵ . تاریخ سیستان ص ۱۱ . ۳ - رجوع شود بمقدمه فاضلانیدی که Zotenberg بر غرر
 اخبار ملوک الفرس ثعالی چاپ پاریس سال ۱۹۰۰ نگاشته است . مقدمه آن کتاب ص ۴۲ .

بر اثر ترجمه خداینامه که در قرون اولی هجرت شهرت فراوانی داشت روایات و داستانهای ملی ایرانیان در میان مسلمین معروف و منتشر گشت و نسخ متعددی از آن برداشته شد و بر اثر بی‌مبالاتی نساخ در آن خطاها و زیادتها و نقصانها راه یافت تا بجایی که موسی بن عیسی الکسروی که متن او یکی از مآخذ حمزة بن الحسن الاصفهانی بود توانست از میان نسخ مختلف سیر الملوك دو نسخه را نیز با یکدیگر موافق یابد^۱ و بهرام بن مردانشاه موید شهر شاپور برای تهیه کتاب «تاریخ پادشاهان ایران» ناچار شد بیست و اند نسخه از کتاب خداینامه را مقابله کند^۲.

حمزه گوید: «موسی بن عیسی الکسروی گفت که من در کتاب موسوم بخداینامه نظر کردم و این همان کتابست که پس از نقل بزبان عرب به کتاب تاریخ ملوك الفرس معروف شد. در این کتاب چند بار نظر کردم و تحقیقی دقیق در آن بجای آوردم و در نتیجه نسخ آنرا چنان مختلف یافتم که حتی دو نسخه از آنها نیز با یکدیگر موافق نبود و دلیل این امر اشتباه ناقلان آن از زبانی بزبان دیگر بود.»^۳

قول بهرام بن مردانشاه موید شهر شاپور از بلاد فارس نیز در این باب چنین است: «من بیست و اند نسخه از کتاب معروف بخداینامه را گرد آوردم تا مگر از روی آنها تواریخ ملوك ایران را از روزگار گیومرث نخستین بشر تا آخر روزگار عجم و انتقال پادشاهی از آنان بعرب، اصلاح کنم.»^۴

ابوریحان بیرونی در شرح داستان گیومرث میگوید: «ابوعلی محمد بن احمد بلخی شاعر داستان خلق انسان را در شاهنامه خود بصورتی غیر از آنچه ما گفته ایم نقل کرده و گفتار خود را بقول خویش از روی سیر الملوك عبدالله بن المقفع و سیر الملوك محمد بن الجهم البرمکی و هشام بن القاسم و بهرام بن مردانشاه موید شهر شاپور و بهرام بن مهران الاصفهانی تصحیح نموده و آنگاه آنرا با آنچه بهرام الهروی المجوسی آورده مقابله کرده است.»^۵

آنچه از آثار الباقید نقل شده مدلل میدارد که غیر از عبدالله بن المقفع کسان دیگری نیز بترجمه یا تهذیب خداینامه پرداخته‌اند. بنا بر آنچه از کتاب حمزة بن الحسن^۶ و الفهرست^۷ و آثار الباقید^۸ و مجمل التواریخ^۹ و مقدمه قدیم شاهنامه^{۱۰} و مقدمه ترجمه تاریخ

۱ - حمزه ص ۱۶-۱۷ ۲ - ایضاً ص ۲۴ ۳ - ایضاً ص ۱۶-۱۷ ۴ - ایضاً ص ۲۴

۵ - الآثار الباقیه چاپ لایپزیک ص ۹۹ ۶ - ص ۸ ۷ - ص ۲۴۴ و ۲۴۵ ۸ - ص ۹۹

۹ - ص ۲ ۱۰ - ص ۴۰ - ۳۹

طبری برمیآید مترجمین و مهذبین خداینامه اینان بوده‌اند :

- ۱- ابن المقفع ۲- محمد بن الجهم البرمکی ۳- زادوید بن شاهویه الاصفهانی
 - ۴- محمد بن بهرام بن مطیار الاصفهانی ۵- هشام بن قاسم الاصفهانی ۶- موسی بن عیسی الکسروی ۷- بهرام بن مردانشاه موبد شهر شاپور از بلاد فارس ۸- اسحق بن یزید ۹- عمر بن الفرخان ۱۰- بهرام الهروی المجوسی ۱۱- بهرام بن مهران الاصفهانی .
- نسخ مختلفی که بر اثر ترجمه بعضی از این گروه و تهذیب و تألیف برخی دیگر از سیر الملوك پدید آمد جعلی در قرن چهارم وجود داشت . پیش از تحقیقات «روزن» اغلب چنین می‌پنداشتند که مترجم اصلی و واقعی خداینامه عربی عبدالله بن المقفع است و سیر الملوك کهای دیگر مبتنی بر آن اصل شمرده میشود . نلد که چنین میگوید :
- « همه سیر الملوك کها بعد از ابن المقفع ترجمه شده و ظاهراً همه این مترجمان از کتاب پیشرو خود ابن المقفع استفاده کرده‌اند ولی بطور تحقیق سبب اختلافات آن کتب با سیر الملوك ابن المقفع در جزئیات و تفصیل امور معلوم نیست . ممکن است بعضی از آنها از ماخذ غیر ایرانی هم روایات و داستانهای گرفته و داخل روایات ایرانی کرده باشند و از آنجمله است سرگذشت یولیانوس که از يك زمان سریانی بداستانهای ایرانی راه یافت^۲ . »

زوتنبرگ^۳ در مقدمه^۴ فاضلانیدی که بر کتاب غرر اخبار ملوك الفرس ثعالبی نگاشته هم بر این عقیده رفتد است که ماخذ نگارش تمام سیر الملوك های بعد از ابن المقفع کتاب سیر الملوك اوست^۵ اما تحقیقات بارون روزن^۶ که در باب خداینامه جامعتر از همه این محققان است پایه این اعتقاد را سست میسازد . روزن ترجمه ابن المقفع را تنها ترجمه‌یی از خداینامه پهلوی یا تنها کتابی که اصل و اساس سیر الملوك کهای دیگر باشد تصور نمیکند بلکه بوجود سیر الملوك کهای دیگری غیر از سیر الملوك ابن المقفع

۱- برای اشتباه بهرام بن مهران با محمد بن بهرام بن مطیار برعکس آنچه برخی اندیشیده‌اند دلیلی درست نیست .
 ۲- مقدمه تئودور نلد که بر ترجمه فصل ساسانیان از کتاب محمد بن جریر الطبری نقل از مجله کاوه ص ۸ شماره ۱۱ سال اول دوره جدید ۳- Zotenberg ۴- مقدمه کتاب غرر اخبار ملوك الفرس ثعالبی چاپ پاریس ۱۹۰۰ ص ۴۲ - ۴۳ ۵- Baron V. Rosen - چون مستقیماً بکتاب بارون روزن راجع بخداینامه که سال ۱۸۹۵ در پترسبورگ Petersburg (لنین گراد حالیه) چاپ شده دست نیافتم از سخنان منقول او در کتاب « نخستین بشر و نخستین شاه در تاریخ داستانی ایران » تألیف کریستن سن ج ۲ ص ۸۱-۸۲ استفاده کرده‌ام .

عقیده دارد که ترجمه آنها مستقیماً از متون پهلوی صورت گرفته است و با توجه به سخنان حمزه بن الحسن که قبلاً دیده ایم مترجمان و مؤلفان سیر الملوك را بسد دست تقسیم میکنند: نخست - مترجمان که عبارتند از: ابن المقفع و محمد بن الجهم البرمکی^۱ و زادویه بن شاهویه اصفهانی. این مترجمان در وضع اصلی کتب دست نبرده و تغییرات عظیم در آن را نداده اند و دخالت آنان در اصل چندان کم بود که هیچگاه مایه نفس عنوان مترجم از آنان نمیگردد.

دوم - مترجمانی که بکامل ساختن مواضع و قسمتهای مختلف کتاب پرداخته و حکایات تاریخی و قصصی از کتب دیگر پهلوی بر کتاب افزوده اند مانند محمد بن بهرام بن مطیار اصفهانی و هشام بن قاسم اصفهانی.

سوم - مؤلفانی مانند موسی بن عیسی الکسروی و بهرام بن مردانشاه که کار آنان مقابله نسخ مختلف ترجمه های خداینامه با یکدیگر و انتخاب اصح از میان آنها بود. این گروه پس از مقابله و تصحیح نسخ مطالبی را که در کتب دیگر یافتند نیز بر اصل کتاب افزودند و حتی در مواردی که میان داستانها و روایات مشابه تناقضی مشاهده کردند بتغییر و تبدیل آنها پرداخته و بخیال خود آنها را بصورت اصلی خود در آورده اند. روزن پس از گرد آوردن قطعاتی از کتاب موسی بن عیسی الکسروی و از مجمل التواریخ و کتب جاحظ و حمزه ثابت کرده است که کتاب کسروی در دست حمزه بود و مطالبی که از روایات هندی اخذ شده بود در آن وجود داشت و بدین ترتیب ترجمه خداینامه نبود بلکه تألیفی از خداینامه و چند مأخذ دیگر^۲.

۱ - محمد بن جهم البرمکی منجم و شاعر بزرگ عهد هارون است که بر اثر تقرب بهرام که ملقب برمکی بود.

۲ - برای روشنی بیان و اینکه برخی از این گروه نقل و بعضی دیگر جامع و گروهی مذهب خداینامه ها (سیر الملوك) بوده اند اینک عین عبارت حمزه بن الحسن در این باب نقل میشود: «فأنقول ثمانی نسخ وهي كتاب سير ملوك الفرس من نقل ابن المقفع و كتاب سير ملوك الفرس من نقل محمد بن الجهم البرمکی و كتاب تاريخ ملوك الفرس المستخرج من خزائن المأمون و كتاب سير ملوك الفرس من نقل زادویه ابن شاهویه اصفهانی و كتاب سير ملوك الفرس من نقل اوجسج محمد بن بهرام بن مطیار اصفهانی و كتاب تاريخ ملوك بنی ساسان من نقل اوجسج هشام بن قاسم اصفهانی و كتاب تاريخ ملوك بنی ساسان من اسلاح بهرام بن مردانشاه موبد کورة شابور من بلاد فارس. ص ۹ - ۱۰ تاریخ سنی ملوك الارض چاپ برلین.

نلد که در باب سیرالملوک ابن المقفع چنین میگوید: «ابن المقفع ظاهراً در ترجمه خود دقت فراوان کرده و مواظب مطابقت آن با متن اصلی بوده است و اگرچه میخواست ترجمه تاریخ شاهان ایران را با ذوق اهل زمان مطابقت دهد و شاید در مواردی که حسیات مذهبی مسلمین در نظر بوده مانند سایر مؤلفان و یا تهنید کنندگان بعضی حذفها یا تغییرات بکار برده باشد، ولی ظاهراً تصرفات زیادی در اصل نکرده و حتی در عبارت پردازی نیز از اصل کتاب فراتر نرفته است و مطابقت مندرجات کتاب او با سایر مآخذ مستقل که مستقیماً بدون واسطه او از اصل ترجمه کرده اند (مانند شاهنامه بی که مآخذ فردوسی بود) آثار این بدگمانی را از او زایل میکند.»^۱

شهرت سیرالملوک بزبان عرب چندان زیاد بود که بسیاری از نویسندگان و مورخان بزرگ خود را با استفاده از آن نیازمند میدیدند و هریک از ترجمه‌های مختلف خداینامه یک یا چند تا را برمیگزیدند و از مطالب آن در کتاب خود می‌گنجانیدند.

شرح تاریخ داستانهای ایران از آغاز دوره گیومرث تا عهد یزدگرد بن شهریار که در کتب معتبری مانند عیون الاخبار ابن قتیبه و اخبار الطوال دینوری و تاریخ طبری و بلعمی^۲ و مروج الذهب و التنبیه و الاشراف مسعودی و سنی ملوک الارض حمزة بن الحسن اصفهانی و غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی و الآثار الباقیه بیرونی و شاهنامه فردوسی (البته بطور غیر مستقیم) و مجمل التواریخ و القمص^۳ و کامل التواریخ ابن الاثیر^۴ می‌بینیم بی‌واسطه یا مع‌الواسطه از متن خداینامه و یا از سیرالملوک ابن المقفع و ترجمه‌های دیگر خداینامه اقتباس شده است.

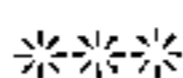
از ترجمه‌های مختلف خداینامه مانند اصل کتاب اثری برجای نمانده است و تنها از آنها قطعاتی ناقص در بعضی از کتب باقیست. بعقیده نلد که: «ابن قتیبه (ابو محمد

۱ - نقل بمعنی از ص ۸ شماره ۱۲ سال اول دوره جدید کاوه
 ۲ - کتاب او ترجمه بی از تاریخ محمد بن جریر الطبریست ولی در عین حال از مآخذ دیگر نیز استفاده کرده است
 ۳ - مآخذ مهم و اصلی مجمل التواریخ در نقل مطالب خداینامه، تاریخ حمزة اصفهانیست اما گذشته از آن مآخذ مهم دیگری هم استفاده کرده است
 ۴ - مآخذ ابن الاثیر در این مورد تاریخ طبریست منتهی آنرا خلاصه کرده و گاه مطالبی را که از مآخذ دیگر گرفته بر آن افزوده است
 ۵ - حماسه ملی ایران ص ۱۵ و *Geschichte der Perser und Araber Zur Zeit der Sassaniden* از نلد که ص ۲۱ منقول از کتاب نخستین بشر و نخستین شاه در تاریخ داستانی ایرانیان تألیف کریستن سن ص ۶۵ و مجله کاوه ص ۸ - ۷ شماره ۱۲ سال اول دوره جدید.

عبدالله بن مسلم متوفی بسال ۲۷۶ صاحب عیون الاخبار) تنها نویسنده‌یی بود که ترجمه ابن المقفع را در دست داشت و از آن استفاده کرد و نویسندگان دیگر بر اصل آن دست نیافته و تهذیبهای آنرا در اختیار داشته‌اند. ابن قتیبه از سیر الملوك ابن المقفع قسمتهایی را در کتاب معروف خود نقل کرده و مفصل‌تر از همه آنها قسمتی است در خاتمه کار فیروز پادشاه ساسانی. بر روی هم منقولات ابن قتیبه در عیون الاخبار کمتر بکار تحقیق در داستانهای ایران قدیم می‌آید ولی بالعکس آنچه در کتاب المعارف خود از سیر الملوك ابن المقفع آورده در این باب مورد استفاده است. »

ترجمه‌های دیگر مستقیماً و یا مع الواسطه از خداینامه بزبان دری و بنام « شاهنامه » صورت گرفته است که ما در آن باب جداگانه سخن خواهیم گفت.

گذشته از این در جزء سیر الملوك که باید کتابی را بعنوان « تاریخ ملوك الفرس » که از خزانه مأمون (مراد خزانه‌الکتب مأمون است) استخراج شده بود، نام برد و همین کتاب در مقدمه قدیم شاهنامه « نامه پادشاهان پارس از گنج خانه مأمون » نامیده شده است.^۲



اگر موقتاً رشته مطالعه خود را بگسلیم و بیخس چهارم این کتاب در تحقیق ریشه داستانهای قدیم و مقایسه مطالبی که از ماخذ مختلف اسلامی در باب آنها بدست می‌آید مراجع کنیم می‌بینیم همان‌ماخذ مهم مانند غرر اخبار ملوك الفرس ثعالبی و تاریخ پسر جریر و شاهنامه و ترجمه طبری و امثال اینها در بعضی مطالب مغایرت و بینوتی مشهود است. این بینوت و مغایرت از آنجهت نیست که نویسندگان و صاحبان بزرگ این آثار بجعل احادیث و روایات پرداخته باشند بلکه دلیل بزرگ این امر اختلاف منابع آنها بایکدیگر است. مطالب بعضی از این نویسندگان در فصول معین از ترجمه‌های خداینامه و مطالب برخی در همان فصول از ماخذ دیگر اقتباس شده و همین امر باعث اختلاف آنها بایکدیگر گردیده است. در بسیاری از موارد شاهنامه و غرر اخبار ملوك الفرس بایکدیگر مطابق و با سایر کتب مغایرند. بعضی از نویسندگان نیز (مانند طبری در باب اردشیر بابکان)

مطالبی نقل کرده‌اند که ظاهراً در خداینامه نبود زیرا دیگر ناقلان و اقتباس کنندگان این کتاب از آن مطالب چیزی یاد نکرده‌اند.

از این مقدمات چنین دریافته می‌شود که جز خداینامه و سایر کتب مذکور تواریخ و روایات و داستانهای مدون دیگری بزبان پهلوی در میان بود که گویا بزبان تازی نقل شده و مورد استفاده محققان قرار گرفته باشد. نلدکه تصور کرده است که این کتابها ربطی بخداینامه نداشته و صورت تازه‌یی از آن نبوده است بلکه کتابهایی بود جدید و مستقل و محتوی مطالبی تازه.

۱- حماسه ملی ایران . ص ۱۵

A. Christensen در باب خداینامه غیر از ماخذ مذکور در پاورقیها بدو کتاب ذیل از

نیز رجوع شده است :

Les Types du Premier Homme et Premier Roi dans l'histoire
légendaire des Iraniens, Vol. I, Stockholm 1917 p. 64 - 66 . - Vol.
II, Leide 1934 p. 81-82 .

Les Kayanides. Copenhagen 1932 p. 40 - 41, 66 - 69. 144 .



فصل سوم

تدوین روایات ملی بزبان فارسی

۱ - روایات شفاهی و روایات بزرگ

چنانکه قبلاً گفتدایم یکی از لوازم ظهور منظومه های حماسی گردش روایات و احادیث است در افواه مردم از قریب بقرن و از ناحیتی بناحیت دیگر. در این حال بر اثر دخالت قصد گوینان و نقالان و ذوقها و قرائح گوناگون در اجزاء روایات تغییراتی حاصل میشود اما اصل و ماهیت آنها بر جای میماند.

ممکن است برای همین روایات و احادیث کتابهای مدون و آثار مکتوب کهن موجود باشد اما اگر آن روایات و احادیث مکتوب کهن را با آنچه در افواه است قیاس کنند میان آنها تفاوتی مشاهده خواهند کرد و از وجوه بینونت آنها یکی وجود قسمتهای کوچک و اجزاء تازه‌یی در روایات شفاهی است که مایه توجده خاطر و جلب قلوب شنوندگانست، در صورتیکه روایات مکتوب ممکن است از این بابت تا درجدهی ناقص باشد (مگر آنکه از روی روایات شفاهی همان عهد مدون شده باشد).

شاعری که بنظم داستانهای ملی میپردازد برای تزدیك ساختن اثر خود بذوق همگنان از توجده باین روایات شفاهی برکنار نخواهد ماند مگر آنکه متون و مآخذی که در دست دارد ویرا از چنین کاری بی نیاز کند.

منظومه های حماسی ما از تأثیر چنین اصلی دور نیست و قسمتی از داستانها که در این آثار می بینیم مبتنی بر مآخذ شفاهی است و یانویسندگان آنها از روایات شفاهی همچنان استفاده کرده اند که از روایات مکتوب.

در منظومه های حماسی ما اشارات متعددی بوجود روایات شفاهی در خراسان دیده میشود خواه گردآورندگان شاهنامها و داستانهای حماسی منشور از آنها استفاده کرده باشند و خواه سراینندگان منظومهای حماسی. فردوسی در آغاز داستان گیومرث چنین گفته است:

سخنگوی دهقان چه گوید نخست
که بود آنکه دیهیم بزر سر نهاد
مگر کز پدر یسار دارد پسر
که نام بزرگی که آورد پیش
که نام بزرگی بگیتی که جست
ندارد کس از روزگاران بیاد
بگوید ترا یک بیک از پدر
که را بود از آن برتران پایه بیش

در این ابیات بوجود روایات ملی میان مردم و در افواه در عهد فردوسی یا اندکی پیش از او (دوره تدوین شاهنامه ابو منصور) چنانکه از پدر پسر انتقال یابد اشاره شده است.

ظاهراً ناقلان این روایات بیشتر از دهقانان بوده اند و خاصیت طبقاتی دهقانان نیز که از آن قبلا سخن گفتدیم این اصل را ایجاب میکرده است و بهمین سبب می بینیم که فردوسی و حماسه سرایان دیگر برای اثبات صحت اقوال خویش همواره روایات منقول را به «دهقان» اسناد میدهند و در این باب گاه بگفتار موبد هم اشارتی میکنند^۱

۱ مانند ز گفتار دهقان یکی داستان

نو بشنوز گفتار دهقان پیر

سخنگوی دهقان چنین کرد یاد

ز روین دژا کنون جهان دیده پیر

سخنگوی دهقان چو بنهاد خوان

یکی جام زرین بکف بر گرفت

ز روین دژ و کار اسفندیار

چنین گفت چون او بیامد ببلخ

سراینده دهقان موبد نژاد

چنین گفت دهقان موبد نژاد

چنین گفت موبد که بر تخت عاج

و بسیاری موارد دیگر.

بیوندم از گفته باستان...

اگر چه نباشد سخن دلپذیر

که یکروز کیخسرو از بامداد...

نگر تا چه گوید سخن یاد گم

یکی داستان راند از هفتخان

ز کشتن اسپ آنکه سخن سر گرفت

ز راه و ز آمیزش کرگسار

زبان و روان پر ز گفتار تلخ...

ز گفت دگر موبدان کرد یاد...

که بر ما در داستان بر کشاد...

چو کسری کسی نیز نهاد تاج...

و چنین مینمایند که روایت خود را مستقیماً از دهقان یا موبدی شفاهاً اخذ کرده‌اند. در برخی از موارد نیز اشاراتی بنظایر همین «روایات شفاهی» وجود دارد که از «راوی» ذکر نشده است^۱ و تنها در بعضی از موارد از نام چندتن راوی اثری می‌بینیم که طرز بیان گویندگان در نقل موضوع داستان از ایشان خواننده را بر آن میدارد که میان آن روایات و ایشان رابطه مستقیمی فرض کند اما چنانکه قبلاً ثابت خواهیم کرد حماسه سرایان ما با هیچیک از این روایات مستقیماً رابطی نداشتند و با آنکه در آثار آنان همه‌جا از گفتار: دهقان - سخنگوی دهقان - گوینده دهقان - پرمایه دهقان - دهقان آموزگار - دهقان دانش‌پژوه - سراینده دهقان؛ و یا از گفته باستان و امثال اینها و نیز از راویانی معروف مانند مآخ و آزاد سرو و نظایر ایشان سخن رفته است کسی از آنان استفاده‌ی نکرد بلکه از روایات ایشان در نگارش مآخذ این گویندگان استفاده شد و لاشک منظومه اغلب و نزدیک به تمام این شعرا مبتنی بر یک یا چند اثر مکتوب و منشور بود که بر ابرچشم داشته و از آنها استفاده میکرده‌اند و از دلایل بزرگی که میتوان در این باب اقامه کرد ادله زیرین است:

۱- مطابقت این داستانها با مآخذ دیگر که بدست رسیده است. با مقایسه‌ی که در فصل دوم از گفتار دوم و در تمام گفتار چهارم میان منظومه دقیقی با یادگار زیر و کارنامه اردشیر با داستان اردشیر در شاهنامه و نیز میان داستانهای شاهنامه و سایر منظومه‌های حماسی با مآخذ قدیم خواهیم کرد این معنی در نهایت وضوح معلوم و آشکار میشود. در این موارد نه تنها از حیث مطالب شباهت بسیاری میان منظومه‌های حماسی و مآخذ آنها ملاحظه میشود بلکه عبارات فراوانی را می‌یابیم که عیناً تکرار شده و از اثر بنظم نقل گردیده است.

بگفتار و کردار گشته کهن
که پرسید موبد ز نوشیروان...
بخوان و نگه کن بروشنروان
همه حکمت و دانش و راز و پند...

۱- مانند: یکی پیر بد پهلوانی سخن
چنین گوید از دفتر پهلوان
کنون نامه شاه نوشیروان
چنین گفت کابن نامه دلپسند

و چند مورد دیگر.